جنجال انرژی هسته‌ای به بهانه چرنوبیل

از حقیقت تا افسانه

امین‌الاسلام تهرانی

سریال کوتاهی به نام چرنوبیل، محصول آمریکا و بریتانیا، پخش می‌شود و محبوبیتی کسب می‌کند؛ در پی آن بحث در مورد انرژی هسته‌ای هم گُر می‌گیرد. این سریال و تصویری که می‌سازد موجی، به‌ویژه در رسانه‌های اجتماعی، به راه می‌اندازد. تو گویی باید این سریال پخش می‌شد تا داورِی نهایی در مورد انرژی هسته‌ای نیز ممکن شود! یک نفر آشنا به امور سیاسی، همکاران سیاسی‌اش را به دیدن این سریال دعوت می‌کند تا پند گیرند؛ دیگری با دیدن سریال به این نتیجه می‌رسد که انرژی هسته‌ای با این هزینه و خطراتش قابل دفاع نیست و باید به همان سوخت‌های فسیلی چسبید؛ آن دیگری می‌گوید وقتی انرژی‌های تجدید پذیر وجود دارند چرا باید به سراغ انرژی هسته‌ای رفت؟ خلاصه در این جو احساسی و هیجانی هر کس چیزی می‌گوید و غولِ دهشتناک این قصه هم «انرژی هسته‌ای» است. این سریال بهانه شد تا کلیشه‌های کهنه در مورد انرژی هسته‌ای دوباره بر سر زبان‌ها بیفتد.

این نوشتار، قصد دارد با ارائه داده‌های کلیشه‌های رایج رسانه‌ها درباره انرژی هسته‌ای را بررسی کند. به این جملات توجه کنید: «انرژی‌های تجدیدپذیر چون انرژی خورشیدی، بادی و... پاک‌اند و بی‌ضرر ولی انرژی هسته‌ای ناپاک است و پرضرر» «انرژی هسته‌ای پرخرج‌تر از انرژی‌های تجدیدپذیر است» «جهان -به اصطلاح- توسعه‌یافته انرژی هسته‌ای را کنار گذاشته و ما نیز باید همین راه را برویم» «ما تحریم می‌شویم چون در پی انرژی هسته‌ای هستیم، اگر در پی انرژی خورشیدی و بادی و... بودیم تحریم نمی‌شدیم که هیچ، به ما کمک هم می‌کردند» و.... چند بار این جملات را شنیده‌ایم؟ آیا در مورد صحت این ادعاها، که چنان مشهورند که کسی را یارای مخالفت با آن‌ها نیست، مطمئنیم؟ چرا؟ متن پیش رو نگاشته نشده تا

آینه‌های معوج‌نما؛ نگاهی به حوادث هسته‌ای چرنوبیل و فوکوشیما

پیش از پرداختن به انرژی هسته‌ای نگاهی به ماجرای چرنوبیل که موضوع سریال مذکور است، می‌اندازیم. صحبت از تعداد کشتگانِ حوادث هسته‌ایِ چرنوبیل و یا فوکوشیما، به‌عنوان مهم‌ترین حوادثی که تا کنون برای نیروگاه‌های هسته‌ای رخ داده‌اند و یا سخن گفتن از میزان خسارات زیست محیطی آن‌ها، هدف این جستار نیست؛ اما یادآوری این نکته نیز خالی از فایده نیست که تعداد کشتگان حوادث چرنوبیل و فوکوشیما روشن نیست و حتی تخمین‌ها نیز نزدیک به هم نیست؛ جایی کشتگان چرنوبیل را کم‌تر از دویست نفر و جایی چند هزار نفر اعلام می‌کند و حتی در اینکه کشته‌شدگان بر اثر این حادثه بوده‌اند یا نه، معرکه آرایی است و همچنین در مورد فوکوشیما برخی گفته‌اند که حتی تخلیه آنچنانی شهر هم ضرورت نداشته! حال چگونه می‌توان به داوری نشست وقتی هیچ کدام از این گزارش‌ها آینه تمام نمای این ماجراها نیست. در ورای این بحث‌ها پرسش از چرایی ماجرای چرنوبیل، که صدمات ناشی از آن بیش از حادثهٔ فوکوشیماست، پرسشی جدی است. آیا این ماجرا یک اتفاق بود که ممکن است به‌طور «عادی» و یا بر اثر «سهل‌انگاری» برای هر نیروگاهی بیفتد یا کل ماجرا یک «خرابه‌کاری» و برنامه‌ریزیِ دشمنان شوروی بود؟ آیا، همان طور که روس‌ها ادعا دارند، جاسوسان در این ماجرا دست داشتند؟ با دیدن یک سریال که با عینکِ آمریکایی به دشمن دیرینه آمریکا، شوروی نظر کرده، نمی‌توان به نتیجه روشنی رسید؛ آن هم وقتی که حتی اجماعی در میان متخصصانِ امر نیست.

ماجرای دوغ و دوشاب؛ پاکی یا ناپاکی انرژی هسته‌ای در قیاس با انرژی‌های دیگر

یکی از کلیشه‌های معمول که در مورد انرژی هسته‌ای مطرح می‌شود، ادعای ناپاک بودن این انرژی در قیاس با انرژی‌های دیگر به‌ویژه انرژی‌های تجدیدپذیری چون بادی و خورشیدی است. البته ناپاک بودن سوخت‌های فسیلی محل بحث نیست، آلودگی ناشی از سوخت‌های فسیلی روشن است، آنچه محل گفت‌وگو است پاک بودن انرژی‌های تجدیدپذیر است. وقتی از انرژی‌های تجدیدپذیر صحبت می‌کنند گویی از انرژی پاک صحبت می‌کنند، یعنی انرژی تجدیدپذیر را مساوی با انرژی پاک می‌گیرند، اما آیا واقعاً این‌طور است؟ نگاهی به میزان دی‌اکسید کربن ناشی از فرآیند تولید انرژی، می‌تواند برای پاسخ به این سؤال راه‌گشا باشد: میزان دی‌اکسید کربن ناشی از انرژی هسته‌ای کم‌تر از ذغال‌سنگ، نفت، گاز و حتی به مراتب کم‌تر از انرژی‌های تجدیدپذیری چون انرژی خورشیدی، زمین‌گرمایی و زیست‌توده (بیوماس) است. پس تجدیدپذیر بودن یک چیز است و پاک بودن چیز دیگر. همچنین باید توجه داشت که فضای گسترده‌ای که نیروگاه‌های خورشیدی و بادی‌اشغال می‌کنند خود از اسبابِ آسیب به اکوسیستم است، که می‌تواند موجب کوچ اجباری جانوران، از بین رفتن گونه‌های گیاهی و... شود. همچنین ضایعات ناشی از نیروگاه‌های خورشیدیِ مشکلاتش کم‌تر از مشکلاتی نیست که ضایعات هسته‌ای تحمیل می‌کند. هم حجم پنل‌های خورشیدیِ ضایعاتی زیاد است، که چند برابر زباله‌های هسته‌ای است، و هم شامل مواد سمی فراوان چون سرب است. حتی اگر میزان مصالح مصرفی برای تولید انواع انرژی را مطالعه کنیم، خواهیم دید که سهم نیروگاه‌های هسته‌ای کم‌تر از خورشیدی، برق‌آبی، بادی و زمین‌گرمایی است. نکته‌ای دیگر که نباید ناگفته بماند این است که انرژی‌های تجدیدپذیر قابل ذخیره نیستند و با تغییرات آب و هوایی میزان بهره‌وری از آنها متفاوت است، در نتیجه قابل برنامه‌ریزی دقیق نیستند؛ از این رو این انرژی‌ها همچنان متکی به پشتیبانی سوخت‌های فسیلی‌اند. پس انرژی‌های تجدیدپذیر تا کنون نتوانسته‌اند جایگزین سوخت‌های فسیلی باشند؛ جالب این جاست که به همین دلیل شرکت‌های نفتی مثل شِل، بی‌پی و توتال خود را حامیِ انرژی‌های تجدیدپذیر می‌دانند و روی این‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنند.

منع عقل؛ تأملی در ارزان‌تر بودن استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر در قیاس با انرژی هسته‌ای

یکی از ادعاها در مورد انرژی هسته‌ای، ادعای گران‌قیمت بودن آن است. خردمندانه این است که انرژی هسته‌ای را در قیاس با انرژی‌های تجدیدپذیر بسنجیم تا بتوانیم گرانی یا ارزانی این انرژی را درک کنیم. بر طبق پژوهش‌های صورت گرفته، انرژی هسته‌ای نسبت به تمام انرژی‌های تجدیدپذیر ارزان‌تر است؛ چرا که در ازای سرمایه‌گذاری مساوی، نسبت به تمام آنها انرژی بیشتری تولید می‌کند. مقایسه دو کشور آلمان و فرانسه نیز راهگشا است؛ قیمت تمام‌شده برق مصرفی در فرانسه(کشوری که بیشترین میزان برق خود را از طریق انرژی هسته‌ای تأمین می‌کند) نصف قیمت برق در آلمان(پیشتاز استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر) است.

رفتن بر تقلید و تخمین و عَمیا؛ آیا همه جهان انرژی هسته‌ای را به نفع انرژی‌های تجدیدپذیر کنار گذاشته‌اند؟

کلیشه دیگر ادعای کنار گذاشتن انرژی هسته‌ای با توجه به مخاطرات آن در جهان آینده است. آیا این ادعا صادق است؟ آماری که WORLD NUCLEAR ASSOCIATION به دست می‌دهد، هویدا می‌کند که واقعیت جز این است. بیشتر کشورهای به اصطلاح توسعه‌یافته و نیافته جهان دارای نیروگاه هسته‌ای هستند و در پی توسعه نیروگاه‌های خودند. حدود سه سال پیش دنبال جایگزینی انرژی هسته‌ای با انرژی‌های تجدیدپذیر رفتن، بی‌معنا و نابخردانه می‌شود، چه ما را تشویق کنند چه تحریم. افزون بر این، قوانین کشورهای تحریم‌کننده ایران نشان می‌دهد برخی ابزار نیروگاه‌های انرژی‌های تجدیدپذیر چون خورشیدی و بادی کاربردی دوگانه (نظامی و غیرنظامی) دارند و کشورهای مورد نظر چنانچه تحریم را لازم بدانند همین‌ها بهانه را به دستشان می‌دهد و این‌ها را نیز تحریم می‌کنند. پس توصیه کردن به جایگزینی انرژی هسته‌ای با انرژی‌های تجدیدپذیر آن هم از ترس تحریم‌ها، بیشتر شبیه خودکشی از ترس مرگ است.

فرجام

آنچه تا اینجا گفته شد پیرامون انرژی هسته‌ای به‌ویژه قیاسش با انرژی‌های تجدیدپذیر بود؛ در پایان اشاره‌ای دوباره به سریال چرنوبیل، که بحث از انرژی هسته‌ای را دوباره داغ کرده، خالی از لطف نیست. این سریال فارغ از نگاهی که به وجوه سیاه شوروی دارد، ترس از انرژی هسته‌ای را هم در دل‌ها می‌کارد؛ در این میان باید یک چیز را به خاطر داشت که ظرف داستان آن شرق است، نه غرب. انرژی هسته‌ای پرخطر است اما برای توی شرقی اما منِ غربی همچنان به توسعه نیروگاه‌هایم ادامه خواهم داد!

آن مقام مسئول که همکارانِ سیاسی خود را به تماشای این سریال دعوت می‌کند، به نظر نمی‌آید که با این واقعیت نا«آشنا» باشد که دعوتش به تماشای این سریال آمریکایی-بریتانیایی معنای خاصی را به ذهن متبادر می‌کند، آن هم در زمانی که برجام‌شان نافرجام رسیده و «شاید» در تکاپویِ رسیدن به توافقی تازه‌اند!

دام آمریکایی خرید زمان

حمیدرضا حاجی هاشمی

برخی از جریان‌های سیاسی در کشور از مدت‌ها پیش و حتی زمانی که زمزمه‌ها مبنی بر خروج آمریکا از برجام به گوش می‌رسید، با تمام ظرفیت تبلیغاتی و رسانه‌ای خود تلاش کردند تا با متزلزل نشان دادن دولت جدید آمریکا و به‌ویژه شخص ترامپ، به تدریج به زمینه‌سازی برای اشاعه راهبرد خرید زمان در میان افکار عمومی کشور بپردازند. این جریان‌ها همسو با محافل دموکرات‌های آمریکا، از طریق تبلیغات پیرامون موضوعاتی نظیر فساد اخلاقی رئیس‌جمهور آمریکا و نقش روسیه در پیروزی وی در انتخابات، سعی می‌کردند استیضاح ترامپ را قریب‌الوقوع نشان داده و دموکرات‌های آمریکا را به‌عنوان ناجی برجام معرفی کنند. این رویکرد منفعلانه در برابر سیاست‌های خصمانه آمریکا می‌توانست به حامیان برجام کمک کند تا با فرافکنی، از پاسخگویی به مردم شانه خالی کنند و نتایج ناگوار اعتماد به آمریکا را به ترامپ و ویژگی‌های منفی شخصیتی او نسبت دهند. این رویکرد که سعی می‌کرد برای مروجان اندیشه برجامی، پناهگاهی موقت در برابر انتقادات مردم بسازد متاسفانه دو پیامد منفی برای کشور به همراه داشت.

نخست اینکه در عرصه عمل و اقدام متقابل دولت در برابر خروج آمریکا از برجام، فرصت‌سوزی‌های بسیاری انجام شد. یک سال اعتماد به وعده‌های اروپایی‌ها و پافشاری بر اجرای یکجانبه تعهدات از سوی ایران، نتیجه منفی فضاسازی‌هایی است که مشکلات پیش آمده برای برجام را به بدعهدی «موجودی مزاحم» به نام آمریکا محدود می‌کرد و آن هم نه آمریکایی که چهل سال است ایران را تحریم کرده بلکه آمریکای ترامپ. گویا پذیرش اشتباهات گذشته و دست کشیدن از تعریف و تمجیدهای چندساله درباره برجام، برای کسانی که تمام تخم‌مرغ‌هایشان را در سبد برجام گذاشته‌اند، دشوارتر از تن دادن به وقت‌کشی و وعده‌های بی‌ثمر شرکای دیرین آمریکا بوده است و این پافشاری بر هیچ و شرکت در بازی سیاسی ۱+۵ در یک سال اخیر، نتیجه‌ای جز فراهم شدن شرایط برای گسترش تحریم‌ها و غفلت از مقابله موثر با دشمن نداشته است.

*** مشغول شدن افکار عمومی و مسئولین کشور به موضوع مذاکره دقیقا در جهت منافع دشمن است تا بتواند مدت زمان بیشتری ایران را در شرایط توامان تحریم و انفعال قرار داده و به پیشروی خود در جنگ اقتصادی با ایران ادامه دهد.**

پیامد منفی دوم که افکار عمومی جامعه را هدف قرار داده بسیار خطرناک است، چرا که منجر به خطای راهبردی در مواجهه با جنگ اقتصادی آمریکا می‌شود. آمریکا برای اینکه بتواند میزان تاثیرگذاری تحریم‌های خود را افزایش دهد نیازمند هرچه بیشتر زمان است. به عبارت دیگر، هرچه آمریکا بتواند مدت زمان جنگ اقتصادی را افزایش دهد و در مقابل پاسخ‌های قاطع و عملی، که برخاسته از تمام ظرفیت‌های کشور است، دریافت نکند، تاثیرات مخرب تحریم‌هایش افزایش می‌یابد. آنچه از سوی برخی محافل و جریان‌ها به ویژه در یک سال اخیر به اذهان عمومی تزریق می‌شود موجب ترویج راهبرد خرید زمان برای مقابله با آمریکا شده است. فاز جدید این راهبرد منفعلانه که در حقیقت بازی در زمین دشمن و عمل مطابق میل اوست، در روزهای اخیر به صورت مطرح ساختن بحث مذاکره آغاز شده و تبلیغات رسانه‌ای که گاه به صورت ضمنی و گاه به صراحت مذاکره با آمریکا را توصیه می‌کنند، شدت یافته است. مشغول شدن افکار عمومی و مسئولین کشور به موضوع مذاکره دقیقاً در جهت منافع دشمن است تا بتواند مدت زمان بیشتری ایران را در شرایط توامان تحریم و انفعال قرار داده و به پیشروی خود در جنگ اقتصادی با ایران ادامه دهد.

متاسفانه به نظر می‌رسد این جریان‌ها با دامن زدن به بحث مذاکره به دنبال دستیابی به اهداف سیاسی خود در انتخابات‌های پیش رو هستند. آنها نه‌تنها با متوسل شدن به راهبرد خرید زمان تعبیری نادرست از راهبرد «مقاومت» به مردم ارائه می‌دهند بلکه با پیش کشیدن دوباره بحث مذاکره و بهره‌برداری از آن در جهت منافع جناحی و سیاسی خود، در ماه‌های آینده موجب تضعیف «اتحاد و وحدت کلمه» در برابر «آرایش جنگی» دشمن خواهند شد و نتیجه آن، جز تداوم فرصت‌سوزی‌ها و نادیده‌گرفتن توان کشور در مقابله فعال با دشمن نخواهد بود.

آنچه امروز ضرورت دارد، آگاهی از دام‌هایی مانند خریدن زمان و مذاکره است که آمریکایی‌ها با لطایف‌الحیل می‌کوشند پیش پای ایران قرار دهند. دلخوش کردن به شکست ترامپ در انتخابات پیش‌رو و گره زدن مجدد مسائل کشور به مذاکره، دام‌هایی است که آمریکا به آن چشم امید دوخته است. نباید از این نکته غافل شد که راهبرد خرید زمان، راهبردی است که آمریکا برای رسیدن به اهدافش به آن نیاز دارد نه ایران.

اصرار بر سازش!

سیدحسین خاتمی خوانساری

پس از خروج ترامپ از برجام، روابط آمریکا و ایران در یک‌سال گذشته پر تنوع‌ترین حالت را به خود دید. با توجه به اینکه عدم صداقت ترامپ مثل روز روشن است باز هم عده‌ای از سازش دم می‌زنند و قصد دارند حالت‌های مختلفی را در مذاکره امتحان کنند. تغییر موضع ترامپ در هر سخنرانی و توییت، هم عدم تعادل فکری او را رساند و هم عدم صداقتش برای مذاکره را فهماند. ابتدا پیش شرط دوازده‌گانه را مطرح می‌کنند و پس از بی‌اعتنایی جمهوری اسلامی، مذاکرات بدون پیش شرط را پیشنهاد می‌دهند. نخست‌وزیر ژاپن را برای میانجی‌گری به ایران می‌فرستند و همزمان در حمله به نفت‌کش‌ها ایران را مقصر می‌دانند. پهپاد جاسوسی‌شان وارد خاک ایران می‌شود و پس از ناکامی و منهدم شدن با ژست دلسوزانه جنگ کاغذی را متوقف می‌کنند. هر روز ملتمسانه ایران را به مذاکره دعوت می‌کنند و در خلال آن مقامات جمهوری اسلامی را تحریم می‌کنند. ترامپ همانند رؤسای جمهور قبلی بارها ثابت کرد هیچ نیت خیری در دراز کردن دست مذاکره به سمت ایران ندارد و حتی می‌خواهد با تحریم دکتر ظریف راه ورود به مذاکره را هم ببندد. این در حالی است که سازش‌طلبان در داخل کشور مدام در حال کوبیدن بر طبل جنگ، سازشگری و کنار آمدن با کدخدا هستند. صحبت از سازش و نه نگفتن به پیشنهاد مذاکره و میانجی‌گرها در حالی صورت می‌گیرد که رئیس‌جمهور محترم و آقای ظریف وزیر امور خارجه از بدعهدی‌های آمریکا گلایه کردند و امکان هرگونه مذاکره را منتفی دانستند. برخی اصلاح‌طلبان حتی به مشاهدات خود اعتنا نمی‌کنند و هر روز بحث مذاکره که در اصل همان سازش و تن دادن به خواسته‌های آمریکا هست را مطرح می‌کنند.

حشمت ا... فلاحت پیشه، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس با یادداشتی در روزنامه آرمان به تاریخ نهم تیرماه می‌گوید: «نه گفتن در دیپلماسی مزیت به حساب نمی‌آید»! او موضع ایران در برجام را به حق می‌داند و به مواضع دوگانه آمریکایی‌ها اعتراف می‌کند ولی مجدداً خواهان ورود دولت به اشکال مختلف برای تعامل با ترامپ است. اشکالی که در این مدت با امتحان آنها به اندازه کافی ما را از رسیدگی به مسائل اصلی که مسبب مشکلات کشور بوده دور کرده. در واقع امتحان راه‌های مختلف برای رسیدن به یک توافق سست مانند برجام تا الان زمان زیادی را از ما گرفته و فرصت‌های بی‌شماری را برای تقویت اقتصاد و حل مشکلات کشور از بین برده است. فلاحت پیشه بازهم حل مشکلات کشور را به مذاکرات گره زده و گفته «جمهوری اسلامی ایران به جای نه گفتن به هر گونه درخواست مذاکره و یا میانجی‌گری باید یک ابتکار عملیاتی داشته باشد که حاوی شروط واقعی کشور برای احیای دیپلماسی بوده داشته باشد. همچنین در قبال هر موضعی که مطرح می‌شود اعم از درخواست میانجی‌گری یا مذاکره، باید در فضای دیپلماسی عمومی تهران یک بسته پیشنهادی داشته باشد و بر اساس این بسته پیشنهادی توپ را به زمین دیگر بازیگران بیندازد». ظاهرا فکر می‌کند دیپلمات‌های ما تاکنون با دست خالی و بدون در نظر گرفتن منافع ملی کشور مذاکره کرده‌اند. او ساده انگارانه می‌گوید «آمریکایی‌ها از مواضع گذشته خودشان عدول کرده‌اند و این عدول ناشی از مقاومت ایرانی‌هاست». اما نمی‌گوید چگونه می‌شود هم مقاومت کرد و هم تن به خواسته‌های دشمن داد. دشمنی که سالهاست به صراحت اعلام کرده از هر وسیله‌ای برای نابودی مردم ایران و انقلاب ارزشمندشان استفاده می‌کند.

پیش از این حجاریان در مشق نو گفته بود «بعضی معتقد بودند، در رابطه گرگ و میش میان ایران و آمریکا ما نیز از زمانی گرگ یا به‌تعبیری ابرقدرت شده‌ایم و می‌توانیم مذاکره و مقابله کنیم. در برابر این سنخ نگاه‌ها، ایده‌ای مانند گفت‌وگوی تمدن‌ها را داریم که در اوج فشارهای بین‌المللی مطرح می‌شود و در زمانه‌ای که یک عمل نابخردانه می‌توانست هزینه سنگینی به بار آورد، راهی متفاوت آغاز می‌شود و خاتمی، بازی را تغییر می‌دهد». ایشان قائل است مذاکره کردن یعنی «ابرقدرتی» اما توضیح ندادند که در عین ابرقدرت بودن در زمان خاتمی چه دستاوردی جز پلمب کردن و بستن و تعطیل کردن نیروگاه‌های هسته‌ای به دست آمد و چه توفیقی جز تسلیم در برابر به اصطلاح قدرت‌های جهان حاصل شد؟ عقب‌نشینی بیش از آنکه دشمن بخواهد و در باورش بگنجد! همچنین دقیقاً نمی‌گوید چه طور بازی تغییر پیدا کرد وقتی دست‌ها را بالا بردید؟ حجاریان و برخی اصلاح‌طلبان که دست برتر را در ترساندن از جنگ نسبت به آمریکا دارند و حتی وقتی آمریکایی‌ها گفتند: ما قصد جنگ نداریم، از جنگ هراسی خود دست برنداشتند، می‌خواهند با ایجاد کمپین و هجوم هشتگ‌ها مقاومت کنند و چهره حقیقی آمریکا را افشا کنند، در حالی که عملا اعتقادی به این چهره غیرصادق ندارند و دم از گفت‌وگو و سازش در قالب چماق و هویج می‌زنند. حجاریان پس از توضیح شخصیت ترامپ و ستمکاری آمریکا، می‌گوید ما به «نیروی مقاومت صلح‌طلبی» نیاز داریم تا به جهان بگوید جنگ‌ها چه عواقبی دارند. و پیشنهاد می‌دهد نیروهای صلح‌طلب در خارج از کشور، به جهان بگویند «انتهای منطقی رویه بولتون و مجاهدین خلق و سلطنت‌طلب‌ها تنها از یک جبهه قربانی نمی‌گیرد». ظاهرا برخی اصلاح‌طلبان به مقاومت نظری و تسلیم عملی اعتقاد دارند و با آنکه می‌دانند آمریکا قابل اعتماد نیست، علاقه به مذاکره و قبول شروط آمریکا و یا ارائه شرط‌های جدید و وقت گذراندن با آن هستند.

میراث دار استعمار در عصر جدید

مهدی سعیدی

*** مدعیان آزادی‌خواهی و حقوق‌بشر، جنایات خود را تنها علیه دیگر ملت‌ها به کار نبردند، بلکه در طول دهه‌های اخیر تمام مخالفین داخلی خود را به طرق مختلف سرکوب کرده‌اند! حیوانی‌ترین اقدام در این عرصه در آتش سوزاندن فرقه داوودیان بود.**

*** تنها در نیمه دوم قرن بیستم، آمریکا حدود ۱۰۰ کودتای نظامی و براندازی حکومت‌ها را طراحی و رهبری کرده است و ده‌ها بار به‌طور مستقیم دست به اشغال نظامی کشورها زده و یا آنها را تهدید به مداخله نظامی کرده است.**

بدون تردید، دستگاه‌ها و آژانس‌های مختلف جاسوسی آمریکا، فعالانه در طرح و اجرای کودتاها و توطئه‌ها، برای سرنگونی حکومت‌های مردمی، فعّالانه مشغول‌اند و مسئول کودتاهای بی‌شمار در جهان هستند؛ البته در این راستا و برای دستیابی موفقیت‌آمیز به اهداف، آمریکا از کمک و پشتیبانی سیاستمداران طرفدار سیاست غرب، استفاده‌های زیادی می‌کند.

۲. تهاجمات نظامی:

در کنار کودتاهای سیاسی، تهاجمات نظامی نیز وجود دارد. ارتش آمریکا با لشکرکشی و پیاده کردن سربازان و یا بمباران هوایی و تهاجم موشکی، در کشورهای هدف، سیاست‌های استعمارگرانه ایالات متحده در طول قرن بیستم را دنبال کرد. حاصل این حضور نظامی چیزی جز قتل، کشتار، جنایت، ویرانی، خسارت و نابودی منابع طبیعی و فقر و بدبختی نبوده است. نمونه‌هایی از این قبیل اقدامات بدین شرح‌اند:

آلمان (ماه می ۱۹۴۵): نیروی هوایی آمریکا شهر «درسدن» آلمان را با وجود پیش‌روی روس‌ها به آن و در حالی‌که هیچ هدف یا پایگاه نظامی در این شهر نبود بمباران کرد. شدّت این بمباران به حدّی بود که ۱۵۰ هزار شهروند غیرنظامی آلمانی کشته و ۶۰ درصد شهر به‌طور کامل تخریب شد.

ژاپن (۱۹۴۵): در ۶ اگوست ۱۹۴۵، «هری ترومن» رئیس جمهور وقت آمریکا، دستور بمباران اتمی شهر «هیروشیما» ژاپن را داد تا ۷۸۱۵۰ نفر در عرض چند دقیقه جان خود را از دست بدهند و این جدای از صدها هزار شهروند هیروشیمایی بود که در اثر این بمب، به انواع و اقسام عقب‌ماندگی‌ها دچار شدند. در ۹ اگوست ۱۹۴۵، «هری ترومن» بار دیگر دستور بمباران اتمی را صادر کرد و این بار شهر «ناکازاکی» در ژاپن بود که قربانی بمب‌های اتمی آمریکا شد. در اثر بمباران اتمی شهر ناکازاکی ۷۳۸۸۴ نفر کشته و بیش از ۶۰ هزار نفر از ساکنان این شهر مجروح شدند و تمام موجودات زنده این شهر حیوانات، جانوران و گیاهان به‌طور کامل از بین رفته و نابود شدند.

دومینیکن(۱۹۶۵): در ۲۸ آوریل ۱۹۶۵، آمریکا بار دیگر و به دنبال قیام مردم دومینیکن، در این کشور دخالت نظامی کرد. در یکم می ۱۹۶۵، ناوها و جنگنده‌های آمریکا ۱۷۰۰ پیاده نظام ناوگان نیروی دریایی و ۲۵۰۰ نظامی ارتش آمریکا را به کشور دومینیکن منتقل کردند.

گرانادا (۱۹۸۳): در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳، نظامیان آمریکایی به «گرانادا» کوچک‌ترین کشور جهان حمله کردند. نظامیان آمریکایی با وحشی‌گری تمام به این کشور کوچک حمله و ساکنان آن را که به دفاع از کشورشان برخاسته بودند، قتل‌عام کردند. بهانه آمریکا برای این حمله و قتل و کشتار، در معرض خطر قرار گرفتن دانشجویان آمریکایی مقیم این کشور بود! اکتبر ۱۹۸۳، بعد از کودتای نظامی و قتل «موریس میشاپ» نخست‌وزیر دولت انقلابی گرانادا، دولت آمریکا با تجاوز نظامی به این کشور کوچک واقع در منطقه کارائیب، آن را به تصرف خود درآورد. آمریکا حضور نیروهای کوبایی در گرانادا را که مشغول فعّالیّت‌های صلح‌آمیز و احداث زیرساخت‌های این کشور بودند خطری برای جان ۸۰۰ دانشجوی آمریکایی مشغول تحصیل علوم پزشکی در آنجا دانست.

پاناما (۱۹۸۹): در ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۹، نظامیان آمریکایی کشور پاناما را به دستور «جرج بوش»، رئیس جمهور وقت آمریکا به اشغال خود در آوردند تا ژنرال «مانوئل نوریگا»، رهبر وقت پاناما را بازداشت و در آمریکا محاکمه کنند.در این اشغال، بیش از دو هزار نفر کشته‌شدند.

۳. اقدامات تروریستی:

یکی دیگر از اقدامات جنایت‌کارانه آمریکایی‌ها که می‌توان فهرستی طولانی برای آن تهیه کرد، اقدامات تروریستی است که با هدف حذف مخالفین سیاسی در کشورهای مختلف دنیا، توسط دستگاه جاسوسی و امنیتی ایالات متحده طرح‌ریزی و اجرا می‌شود. «ویلیام بلوم» نویسنده کتاب «دولت خودسر»، در لیستی به نام تعدادی از افراد مشهوری که آمریکایی‌ها در ترور آنان دست داشته‌اند اشاره می‌کند.

«کیم کو» رهبر مخالفان کره (۱۹۴۹)، تلاش چند باره برای ترور نخست وزیر چین «جو انلای»(دهه ۱۹۵۰)، رئیس‌جمهور اندونزی (۱۹۶۲)، «محمد مصدق» نخست‌وزیر ایران(۱۹۵۱)، رهبر مخالفان فیلیپین (دهه ۱۹۵۰)، «جواهر لعل‌نهرو» نخست وزیر هند(۱۹۵۵)، «جمال عبدالناصر» رئیس‌جمهور مصر (۱۹۵۷)، رهبر کامبوج(۱۹۵۹)، سرتیپ «عبدالکریم قاسم» رهبر عراق(۱۹۶۰)، فرانسوا پاپاداک رهبر هائیتی(۱۹۶۱)، «پاتریس لومومبا»» نخست وزیر کنگو(۱۹۶۱)، «انگو دین دیم» رئیس‌جمهور ویتنام جنوبی(۱۹۶۳)، تلاش‌های چندباره برای ترور فیدل کاسترو رئیس جمهور کوبا (دهه ۱۹۶۰)، «فرانسیسکو کامانو» رهبر مخالفان جمهوری دومنیکن (۱۹۶۵)، «چگوارا» (۱۹۶۷)، «موبوتو سه‌سه‌کو» رئیس‌جمهور زئیر(۱۹۷۶)، «مایکل مانلی» نخست‌وزیر جامائیکا (۱۹۷۶)، آیت الله (امام)خمینی رهبر ایران (۱۹۸۲)، «محمدحسین فضل‌الله» رهبر شیعیان لبنان (۱۹۸۵)

۴. نسل‌کشی:

آمریکایی‌ها حتی برای کنترل جمعیت دیگر کشورها برنامه داشته‌اند که با هدف بسط هژمونی و مدیریت و کنترل جهان دنبال شده است. مطابق برخی گزارش‌ها از ۱۹۶۸ تا اوایل قرن جدید آمریکا ۱۷ میلیارد دلار صرف کنترل جمعیت جهان کرده است که نصف آن در آفریقا صرف کشتار مردم شده است. تاثیرگذارترین دستورالعمل و طرح این جنگ جمعیتی به NSSM۲۰۰ معروف است که در اوایل دهه هفتاد میلادی توسط هنری کیسینجر و دستیاران او تنظیم شد. این پروژه روند فزاینده رشد جمعیت جهانی را برخلاف امنیت ملی آمریکا می‌دانست و استراتژی‌ها و سیاست‌هایی برای مدیریت جمعین جهان و ترغیب رهبران کشورهای در حال توسعه برای کاهش روند رشد جمعیت را تبیین می‌کرد. لیبریا، غنا، اوگاندا، آنگولا و کنگو بیشترین صدمات را از سیاست‌های آمریکا در آفریقا به خود دیده‌اند. این سیاست‌ها موجب شد که در عرض چند دهه بیش از ۲۰ میلیون آفریقایی در اثر جنگ‌های داخلی، بیماری و گرسنگی بمیرند. پس از دستور اجرای کامل این برنامه تبعیض نژادی اقتصادی شروع شد. کمک های بین‌المللی در مورد غذا و دارو به کشورهای فقیر منوط به اجرای برنامه‌های کنترل جمعیتی در کشورهای آفریقایی شد.

۵. سرکوب مخالفین داخلی:

مدعیان آزادی‌خواهی و حقوق بشر، جنایات خود را تنها علیه دیگر ملت‌ها به کار نبردند، بلکه در طول دهه‌های اخیر تمام مخالفین داخلی خود را به طرق مختلف سرکوب کرده‌اند! حیوانی‌ترین اقدام در این عرصه در آتش سوزاندن فرقه داوودیان بود. در بیست و هشتم فوریه ۱۹۹۳، نیروهای امنیتی دولت آمریکا به پناهگاه فرقه داوودیه در حومه شهر وِیکو واقع در ایالت تگزاس حمله کردند. اعضای فرقه در برابر این حمله پایداری به خرج دادند. بعد از چندین هفته مقاومت، سرانجام در نوزدهم آوریل ساختمان محل پناهگاه فرقه به آتش کشیده شد و بیش از ۸۰ نفر از اعضای آن زنده زنده در آتش سوختند.

۶. حمایت از گروهک‌های تروریستی:

راه‌اندازی و حمایت از گروهک‌های تروریستی در سراسر جهان با هدف ایجاد ناامنی و آشوب در کشورهای مستقل و مخالف آمریکا از دیگر اقدامات برنامه ریزی شده توسط دستگاه امنیتی این کشور است که نمونه‌های متعددی برای آن می‌توان ارائه نمود. از گروهک منافقین و دیگر گروهک‌های تروریستی فعال در دهه ۱۳۶۰ در ایران (که بیش از ۱۷ هزار ترور در کارنامه خود دارند) تا القاعده و داعش و جریان‌های سلفی و صدها گروه ریز و درشتی که موریانه وار سربرآورده و سال‌هاست امنیت جهان اسلام و ملت‌های مسلمان را مورد تهدید قرار داده‌اند، جملگی قارچ‌هایی هستند که زایش و رویش آنها توسط آمریکایی‌ها طرح ریزی و دنبال شده است.